

شرح شهدای یزد و اصفهان

حضرت عبدالبهاء

نسخه اصل فارسی



شرح شهدای یزد و اصفهان - مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۳ صفحه

۱۲۲ - ۱۴۶

هو الله

در این عصر انوار که قرن حضرت پروردگار است و از پرتو شمس حقیقت انوار مدنیت در جمیع آفاق در انتشار و کجالات انسانی و فضائل رحمانی مانند بارقه صبح در شرق و غرب بقسمی منتشر که درندگی و خونخواری در بین بشر از عوائد متروکه گشته بلکه در ممالک متمدنه بکلی فراموش شده تعرضات مذهبیّه بکلی زائل و تعصبات جاهلیّه باطل گردیده در بین شعوب و قبائل غیر از محاربات دولیه و افکار سیاسیه منازعه و معارضه و مضاربهی باقی نمانده جمیع امم و ملل در مهد امن و امان مستریح و کافه طوائف از شرّ ستمکاران امین و در حصن حصین. در ایران چون ندای الهی بلند شد و صبح نورانی دمید و شمس حقیقت درخشید نفوسی از اسفل درکات جهل نجات یافته بأعلی درجات انسانی فائز گشتند و مرکزسنوحات رحمانی شدند روح مجسم گشتند و عدل مصور گردیدند و باخلاق روحانی و فضائل آسمانی در جهان انسانی جلوه نمودند و اما پیروان مذهب قدیم که بر تعالیم و تقالید عتیقه باقی و بر قرار ماندند روز بروز بر جهل و نادانی افزودند بقسمیکه گرگان درنده گشتند و کلاب گزنده شدند در خونخواری از سباع ضاریه و ذئاب کاسره گوی سبقت ربوند و بنای تعرض باین نفوس مبارکه گذاشتند هر روز فتنهئی بر پا نمودند و هر ساعت ستمی آغاز کردند هر وقتی آتش فساد برافروختند و پاکانرا بنار حقد و حسد بسوختند سرها بنیزه نمودند و باطفال ستیزه کردند مال و منال تالان نمودند و خانه و کاشانه تاراج کردند اطفال و نسوان از وطن اخراج نمودند عزیزان ذلیل گشتند امیران فقیر شدند نازنینان اسیر گشتند. از جمله واقعه جدیده یزد و اصفهان است که تازه رخ داده و دلها آزرده و آشفته گشته جمیع اهل انصاف از استماعش خون گریستند و گریبان دریدند با وجود آنکه بهائیان شجاعند و دلیر



ORIGINAL

و هر یک در میدان حرب و ضرب مقاوم جمّ غفیر و چون بجنگ برخیزند صولتی انگیزند که صفوف اعدا را فوراً درهم شکنند زیرا تجربه شده که در شجاعت مثل و مانند ندارند ولی چون بامر مبرم الهی مأمور بصلح عمومی هستند و مکلف بمظلومیّت کبری لهذا اگر ستمکاری دست تطاول بگشاید و مانند گرگ تیز چنگ هجوم نماید احبّای الهی مانند اغنام تسلیم شوند ابداً مقاومت نمایند بلکه تیغ و شمشیر را بشهد و شیر مقابله نمایند زخم بجگر گاه خورند، دست قاتل را ببوسند و در سبیل الهی جانفشانی نمایند، از برای ستمکار استغفار کنند و طلب عفو از پروردگار نمایند این روش و سلوک سبب گشته که آن حیوانهای درنده و مار و عقرب گزنده روز بروز بر جسارت افزودند و بخون مظلومان دست خویش آلودند و راه جفا پیوندند و ابداً رحم ننمودند این واقعه جدید و ظلم شدید بر وقوعات سابقه بیفزود و مصائب و بلاهای قدیمه را محو نمود. مختصر اینست که چون در این ایّام علمای شیعه یعنی مذهب قدیم در ایران ملاحظه نمودند که ندای الهی بلند شد و شرق و غرب بحرکت آمد انوار شمس حقیقت چنان سطوع نمود که چشمها روشن شد رایت امر الله مرتفع گردید نفوس فوج فوج در ظلّ کلمه الله در آیند و شیعیان بهائیان گردند حتی اسرائیلیان چنان شور و ولهی یافتند که عنقریب نفسی از ایشان در ایران باقی نماند مگر آنکه مهتدی بهدایت کبری گردد و همچنین فارسیان که ملت قدیمه ایرانند و منکر جمیع انبیاء از ابراهیم و موسی و همچنین منکر حضرت مسیح و حضرت رسول الله بودند حال اکثر مقرر و معترف بجمیع کتب و رسل و انبیای الهی گشتند و در نهایت صدق و صفا از زمره بهائیان شدند. خلاصه این قضیه بسیار سبب حقد و حسد علمای سوء شده بقسمیکه صبر و تحمل بر باد رفته در هر نفسی آتشی افروزند و فتنه‌ئی بر پا نمایند و بانواع وسائل جهله قوم و هزله و رذله پر لومرا بر ریختن خون مظلومان تشویق و اجبار نمایند یکی از آن علماء سوء شخصی موجود در اصفهان نجفی و پدرش چون بخون حضرت سلطان الشهداء و محبوب الشهداء دست پیالود حضرت بهاء الله پدر را ذئب و پسر را ابن ذئب لقب فرمود هر کس متحیر بود که حکمت این لقب چه چیز است و چه خواهد کرد تا آنکه در این ایّام ظاهر شد بدایت این فتنه از جهلای امت و علمای سوء در ایران در ولایت رشت در ماه مارس سنه ۱۹۰۳ که مطابق ماه محرم سنه ۱۳۲۱ واقع برپا گشت اول علمای جهلا عوام خاق را از اراذل و اوباش تشویق بر تالان و تاراج احباب کردند و تحریض بر اذیت و جفا اشرار بطمع غارت اموال مانند گرگ بر اغنام الهی هجوم نمودند و یکنفر از احبّای الهی را که تازه فوت نموده از زیر خاک بیرون آوردند قطعه قطعه کرده آتش زدند و حال آنکه آنمظلوم با جمیع خلق در مدّت حیات بویفا و ملاطفت کبری سلوک مینمود و جمیع اهالی مملکت حتی اعداء و نفس علمای جهلا بر حسن اخلاق و اطوار و امانت و محبت آن بزرگوار شهادت میدادند و میگفتند که این شخص بزرگوار است و خوش رفتار و وفادار ولی بهائیت و جرمش این بود که بهائی یعنی زمینی بود آسمانی گشت جسمانی بود روحانی شد ناسوتی بود لاهوتی گردید سبحان الله چه قدر عجیب است که قرآن را تلاوت مینمایند و وصایا و نصایح الهی را میشنوند با وجود این درنده و خونخوارند و این سبعت را از لوازم شریعت غرّا می‌شمرند و اسلامرا در نظر جمیع ملل رذیل و رسوا مینمایند باری حکومت عادلّه پادشاه ایران هر چند خواست هزله رذله را از اذیت و جفا منع نماید چاره نتوانست اموال بهائیان را نهب و غارت نمودند و احباب را سخت اذیت کردند این سبب شد که در

سائر بلاد ایران علمای ملت نیز بحریک و تشویق جهال پرداختند از آنجمله ابن ذئب در اصفهان. این شخص باوجود آنکه مبلغ موفوری بانواع وسائل جمع نموده و کل را از دست ابناء ملت ربوده و منہمک در جمیع شہواتست و کل شہادت سوء نیت او میدهند مع ذلک جہلہ عوام پیروی کنند و محض غارت اموال احباً متابعت او نمایند و دست تطاول گشایند و قوت بازو بیازمایند این شخص چون علو امر الله و ارتقاع کلمہ الله را مشاهده نمود آتش حسد و بغضا در سینہ اش شعلہ شدید زد و علم فساد بلند نمود بعناد برخاست و بتدبیر بتشویبش افکار و تخدیش اذهان پرداخت تلغرافی بنام حضرت صدر اعظم ایران ترتیب داد و بقدر چهار صد نسخه در نصف شب بر جمیع دیوارهای شهر بواسطہ نفوسی از معتمدین خویش بچسبانید مضمون تلغراف اینکه شیخ تقی کہ حجۃ الاسلام است باید محافظت دین نماید این تلغراف صرف تصنع و افترا بود ولی چون صبح دمید و هرکس از ارادل و اوپاش این تلغراف را بدید و یا بشنید بہیجان آمد کل رو بخانہ شیخ تقی نہادند او نیز فوراً بفتوای قتل مظلومان زبان گشود معلوم است در چنین حالی و چنین ہیجانی مقتدای عوام چنین فتوای دهد چہ فساد و فتنہائی بر پا شود این گروه درندہ هجوم بر دکاہا و خانہای احباب نمودند و بیغما و تاراج پرداختند و احبای الهی چون بدون اجازہ دولت و اطلاع حکومت مدافعہ را حرام دانستند لہذا چارہائی جز مراجعت بحکومت ندیدند و چون حکومترا نظر بحکمتی و مقصدی در محافظہ سست مشاهده کردند خواستند نفوس پراکنده در شہر در محلی اجتماع کنند و رأی زنند چون محل امنی بجهت مشورت نیافتند لہذا در قونسولخانہ دولت روس اجتماع کردند زیرا در محل دیگر ممکن نبود در آنجا شب را تا الی صباح بمناجات پرداختند و نعرہ یا بہاء الأُہبی بلند نمودند و بحکومت متصل مراجعت کردند تا دفع غائلہ نمایند و مظلومانرا محافظہ کند حکومت از شیخ تقی استفسار نمود کہ این چہ بلواست و این چہ تلغراف و از کجا. شیخ تقی بکلی تلغراف را انکار نمود کہ بہیچ وجہ از تلغراف خبر ندارم و بخانہ قونسل آمد و در خارج منبر نہاد و عموم عوام را کہ بجهت اذیت و قتل احباً جمع شدہ بودند بظاہر نصیحت کرد و متفرق نمود و حکومت تحریری باحباً مرقوم نمود کہ آسودہ باشید و مستریح این غائلہ بر طرف شد و این جمعیت متفرق گشت ہر نفسی بخانہ خویش رود و بتدارک امور خود پردازد و بکار خود مشغول شود و دعا باعلی حضرت شہریار ایران نماید زیرا من بعد کسی بشما تعرضی نماید تحریر حکومت را در قونسول خانہ ضبط و ثبت شد و احباً از آن محل بیرون آمدند و رو بمحلات خویش نہادند اما شیخ تقی در باطن بمعتمدین خویش تلقین نمودہ بود چون احباً از خانہ قونسول بیرون آیند و در شہر متفرق شوند عوامرا تشویق کنند کہ بضر و قتل پردازند لہذا یاران الهی چون از خانہ قونسول بہ لانہ و کاشانہ خویش توجہ نمودند در کوچہ و بازار گروه ستمکار مانند گرگ خونخوار هجوم کردند و ہر کس را بدست آوردند زدند و سر و دست شکستند و بمنہای اذیت پرداختند قریب ہفتاد نفر جریح و معدودی شہید شدند از جملہ شہداء جناب سید ابوالقاسم مارنونی بود این سید حضور قریب ہشتاد سال معمر بود و در مدت حیات در آن اقلیم بزہد و ورع و علم و فضل مشہر گشت نور مجسم بود و روح مصور حتی اعداء شاہد تقدیس و تنزیہ او بودند و گواہ کرم و ایثار و انفاق او کہ ہر فقیر را دستگیر بود و ہر مستحیر را معین و مجیر در میان کل مسلم القول و مسموع الکلمہ و مطاع بود در ایام اخیر چون بہ بہائی شہیر شد لہذا قوم عنود و حسود بجود

بر سر او هجوم نمودند و خود میگفتند چون بر سر او هجوم نمودیم فریاد برآورد "إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَيَا بَهَاءَ الْأَبَّيِّ" و در دم تسلیم روح بصورت جهور در کمال فرح و سرور این آیه را تلاوت نمود لا ضیر إنا الی ربنا لمنقلبون با وجود آنکه ستمکاران مانند سباع ضاربه بر آن مظلوم بیچاره با سنگ و چوب و تیشه و ساطور هجوم نمودند یک تن فرید و وحید در زیر سلاح آنقوم عنید افتاده و هر کس یک زخمی میزد و لعنتی از لسان میگفت آن بزرگوار در کمال وقار متوجه بملکوت انوار بود بقسمیکه گویا احساس زخم و ضرب نمینمود و مشاهده ابواب مفتوحه ملاً اعلی میفرمود در کمال بشاشت و فرح و مسرت جان فدای جانان کرد یالیت کنت معه فافوز فوزاً عظیماً باری حکومت چون شدت خصومت آن گرگان درنده دید کانه حضرت نواب اشرف والا دام اقباله چارهئی جز حبس و ضبط یاران الهی نیافت لهذا جمعیرا در محبس محافظه کرد ملاحظه نمائید که چه ولوله و زلزلهئی بود که حبس حصن حصین گشت و زندان ایوان امین شد همین قدر کفایت است دیگر بیان نخواهد در اصفهان عربده این ضوضاء و غوغاء در وقتیکه بفلک اثیر میرسید سید ابراهیم نامی پسر امام جمعه یزد که از کربلای معلّی و نجف اشرف مراجعت می نمود و در آن عتبات عالیه از سید کاظم یزدی رئیس قوم فتوی و اجازه بریختن خون مظلومان گرفته بود وارد اصفهان شد و در آنجا فوران آتش ظلم و عدوان را مشاهده کرد و تلغراف کذب و تزویر را قرائت نمود و هجوم عموماً دید مصمم بر آن شد که بحرکت سریع عزم یزد نماید و از شیخ تقی دستور العمل مکمل گرفته تا بحض ورود بآنچه اسباب ویرانی بنیان احبای الهیست تشبث نماید بعد عزم رحیل کرد و وارد شهر یزد گردید این شخص عنود ملاحظه نمود که حکومت تمکین این اهانت نماید و این ظلم و عدوان را بغی و طغیان شمرد زیرا سبب ویرانی ایرانست و بد نامی ایرانیان لهذا بنهایت تدبیر و تزویر پرداخت و از قضا در یوم مولود حضرت رسول - علیه السلام - وارد آن شهر گردید و مردم شهر بدیدن آمدند در مجلس حکایت شرارت اهل اصفهان را آغاز نمود که چنین جرئت و جسارت نمودند و بر قلع و قمع بهائیان قیام کردند و به نهب و غارت پرداختند و اموال تالان و تاراج کردند و در ضمن محض کذب و افترا اشاره می نمود که معاذ الله حکومت عادلانه نیز مسامحه می نماید و باین تعدیات و تجاوزات راضی و حال آنکه اعلی حضرت شهریاری و حضرت صدارت پناهی جز عدالت و حفظ رعیت نخواهند. باری این بیرحم بقدر امکان بتمجید اهالی اصفهان پرداخت که آنانرا حمیت دینیّه و غیرت مذهبیّه بر آن داشت که بنیان بهائیانرا براندازد جمعی را تشویق و تحریص مینمود و بعضی را بجهت عدم تمکین تهدید میکرد و هزله و رذله را بتاراج و غارت تطمیع می نمود لهذا روز سوم ورود آن مردود اراذل و اوباش بایلغار و پرخاش قیام نمودند و جم غفیر با تیغ و تیر هجوم بخانه و کاشانه جناب میرزا محمد صینی ساز مینمایند عیال و اطفال شیر خوار را بضر چوب و چماق اذیت و آزار می نمایند و آنچه در خانه از ظروف و اوانی بوده شکسته و اموال را تاراج نموده و خانه را ویران نمودند و حاجی مظلومرا بضر شدید از خانه بیرون آوردند و کشان کشان تا بدکان کجایی رساندند یک شخص ستمکار مانند کلاب هجوم نمود و بساطور قصاب زخمی شدید بر سر مبارک آنمظلوم زد و زخمی دیگر بر سینه و ضربی دیگر بر پهلو که فراش حکومت رسید و آن مجروح مظلومرا از دست آن ستمکاران بکشید ولی چون زخم شدید بود و ضربت ضربت شمر و یزید آن ستمدیده قوه حرکت نداشت لهذا فراش کشید تا بحکومت رسید در آنجا بر

زمین افتاد در این همه و ضوضاء طفلی یازده ساله در مکتب داشت اطفال بتحریرک معلّم بر آن معصوم هجوم نمودند آن کودک ستمدیده بمعلّم پناه برد معلّم سنگدل تکلیف سب و لعن و تبری بآن طفل نمود کودک نازنین در نهایت وقار و تمکین امتناع از تبری کرد که من طفلی سبق خوانم حقیقت امور ندانم چگونه سب بر زبان رانم آن معلّم بیرحم با کودکان مکتب همداستان شد و آتش ظلم و عدوان برافروخت و بر سستی اقدام کرد که دلها بگداخت و سرشک از دیده بیگانه و آشنا جاری گشت آن بیرحم با سائر کودکان با چوب و قلمتراش و سوزن و درفش آن طفل نازنین را چنان عذاب و عقابی نمودند که قلم تحریر نتواند و زبان تقریر نداند و گوشها استماع نتواند و دلها تصوّر نخواهد. مختصر آن نور دیده شهدا و نورسیده جنّت ابهی در سنّ صباوت به ثبات و استقامتی جانفشانی نمود و بقرانگاه الهی شتافت که ابطال رجال را متحریر کرد نفس معلّم و اطفال مکتب میگفتند که در وقتیکه ما بآن طفل ضربت میزدیم او فریاد یا بهاء الأبئی و یا محبوبي الأعلی میزد و ابداً فتور نداشت و با کمال سرور جان بجانان باخت تا پیش از پدر بزرگوارش بر فیک اعلی شتافت اگر ذرهئی انصاف باشد این ثبوت و استقامت و این فرح و مسرت در میدان فدا و ندای یا بهاء الأبئی در شدت باساء و ضراء فوق طاقت بشر است علی الخصوص از طفلی خورد سال سبحان من ثبت قلبه علی حبه فی مشهد الفداء سبحان من أنطقه یا بهاء الأبئی تحت هجوم الأعداء سبحان من بشر روحه بالصعود الی الرفیق الأعلی إن هذا من آیات ربّه الکبری. هنوز خون آن طفل نازنین جاری بود که خالوی بزرگوارشرا قوم ستمکار بدترین عذاب و عقاب شهید نمودند و جسد مطهرشرا بزخم شدید شرحه شرحه کردند آن میر وفا در زیر زخم اعدا "رضاء بقضاء الله و فداء لأمره العظیم" میفرمود ظالمان اجساد مطهره این پدر پاک گهر و پسر پاک گهر و خالوی طیب طاهر را بافتضاح یحّد و حصر بریسمان بستند و بر زمین میکشانند و سنگ می انداختند و بچماق میکوفتند و کف میزدند و شادی میکردند تا آوردند در میدان شهر انداختند مادر آن کودک نازنین چون پسر شهید دید و شوهر را بزخم شدید مقتول یافت و برادر را در خاک و خون غلطیده مشاهده نمود بر مظلومیت آن شهیدان علی الخصوص آن طفل صغیر ناله و زاری آغاز نمود دیگر ملاحظه باید کرد که آنمظلومه آفاق در حالت اسیری در دست اهل نفاق چون آن اجساد مطهره را پاره پاره یافت چه حالی باو دست داد این چنین تیزچنگی و درندگی و خونخواری و ظلم و اعتساف در هیچ تاریخی از قرون اولی و اعصار وسطی از ستمکارترین اشقیاء حتی برابره افریقا شنیده نشد شاید قبائل متوحشه در جنگ و جدال وقتی حزبی مقهور و مغلوب شد و جمعی قتل و اسیر و مغلوب گشت چون فرصت انتقام از حزب غالب یافتند مرتکب چنین اعمال موحشه گشتند و این در مقام خونخواهی و انتقام واقع گشت و لکن نفوس فرشته سیرت و خوش نیت و با امانت و دیانت و پاک فطرت با کلّ مهربان و محبّ عموم انسان و در جمیع اخلاق انسانی حتی نزد دشمنان مشهور و مسلم جهان بیجرم و بیگناه از دست اعداء و هجوم خصما ابداً چنین تطاول و اعتسافی ندیدند بجمیع تواریخ عالم اگر مراجعت شود این ظلم و ستم اعدای الهی بر احبّای رحمانی مثل و نظیر ندارد علی الخصوص که یکنفس از شهداء دست بمدافعه نگشود و در حین شهادت کلمه موحشی از لسان نراند بلکه در نهایت توجّه بملاً اعلی و خضوع و خشوع و رقت قلب و بشارت روح در حین شهادت بمناجات پرداخت تا آنکه جانرا در کف جانان نهاد. سبحان الله حکومت اعلی

که در مقابل این ظلم و عدوان دست بدفاع از تن و جان نگشودند بلکه جانفشانی را کامرانی دانستند و قربانی را اعظم موهبت عالم انسانی شمردند جام سرشار فدا را مانند صهبا نوشیدند و تیغ را جان دریغ نمودند حنجر را وقف خنجر کردند و لانه و آشیانه را زیر و زیر دیدند مال و منال را بتالان و تاراج دادند و اطفال و زنان را بی سر و سامان گذاشتند و در نهایت بشاشت و شادمانی جانرا نثار آن دلبر رحمانی نمودند یک حرف و کلهئی که قاتلان از آن آزرده شوند بر زبان نراندند بلکه شفاعت قاتلان نمودند و از حق طلب عفو و مغفرت از برای ستمکاران خواستند و اگر دست بدفاع میگشودند یک نفس مقاومت یک فوج میکرد چنانچه یکی از احبباً از یزد مرقوم نموده بود و عین عبارت درج میشود و آن این است "خدا دست همه را بسته و اذن دفاع نفرموده و الا احدی قوت جسارت نداشت چون میدانند که از حکم کتاب تجاوز نمیشود و دست بمدافعه باز نمیگردد لهذا اعداء با کمال اطمینان بقتل و غارت و سفک دماء طاهره پردازند و اگر احتمال مدافعه میرفت رئیس و مرؤوس جسارت تنطق و تنفس نداشتند آرزوی شهادت در سبیل الهی داریم و بجان و دل طالب وجویا ولی اهل و عیال و اطفال را محافظه خواهیم اگر حفظ آنها نخواهیم میترسیم که مقصر شویم و الا جان قابل نیست و لائق فدای سبیل حق نه اگر قبول شود زهی سعادت و شرافت" حال اگر این قربانی و تاراجی و تالانی و بی سر و سامانی و اسیری نساء و اطفال و جانفشانی بکمال شادمانی و همچنین در مشهد فدا فریاد "یا بهاء الأبهی" و نداء "یا ربی الاعلی" و صیحه "لا ضیر لنا اِلی ربنا مُقَلِبُونَ" و نغمه "هل من ناظر ینظرنی" دلیل بر ثبوت و استقامت نه و برهان رسوخ در ایمان نیست و از اعظم دلائل بر صداقت و روحانیت و محبت این نفوس مقدسه نه پس دلیل ثبوت و استقامت چیست "فَتَمَنُّوا الْمَوْتَ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِینَ" و حال آنکه اگر بخون خویش ترجمه حال خود می نگاشتند البته صفحات اوراق آفاق کفاف نمینمود و اگر این نفوس تکذیب شوند دیگر چگونه ثبوت انبیاء و رسوخ اولیاء و استقامت مؤمنین در قرون اولی ثابت میشود و حال آنکه اعظم منقبت حضرت پیغمبر - علیه السلام - "فَأَسْتَقِمَّ كَمَا أُمِرْتُ" بوده باری مختصر این است که از یزد خبر اخیر که بواسطه حضرت افغان سدره مبارکه جناب آقا سید مهدی رسیده اینست که عدد شهداء بصد و هفتاد جان پاک رسیده و این معلوم است دیگر غیر معلومرا خدا میداند و چند هزار خانه و دکان و مغازه تجارت نهب و غارت شده و بسی خانهها را آتش زده اند جمعی از نساء و اطفال بی معین و پرستار مانده اند و برهنه و گرسنه و بی سر و سامان گشته اند نه پرستاری و نه غمخواری نه مونس و نه مهربانی بلکه کوی بکوی سرگرداند و شب و روز بشکرانه این مصیبت کبری زبان گشایند که الحمد لله در سبیل الهی مورد چنین عذاب و عقابی گشتیم و در محبت الله هدف هزار تیر بلا شدیم این بود منتهی آرزوی دل و جان و این بود کام دل و راحت روان. باری این وقوعات معلوم بود که واقع خواهد شد و شفاهاً بکرات از عبدالبهاء شنیده گشت که در حضور جم غفیر از احبباً در سال گذشته صراحة گفت که یزد در خطر عظیم است دعا کنید دعا کنید و حال انشاء الله نیز مضمون این فقرات مرقومه از قلم عبدالبهاء من بعد تحقق خواهد یافت و ظاهر خواهد شد و آن اینست سینکشف القناع یاذن الله عن وجه الأمر و یسطع هذا الشعاع فی آفاق البلاد و یعلو معالم الدین و تخفق رایات ربکم المجد علی الصرح المشید و یتزلزل بنیان الشبهات و ینشق حجاب الظلمات و ینفلق صبح البینات و یشرق بأنوار الآیات ملکوت الأرض و السموات

إِذَا تَرَوْنَ أَعْلَامَ الْأَحْزَابِ مَنكُوسَةً وَوَجْهَ الْأَعْدَاءِ مَمْسُوخَةً وَأَحْكَامَ رُؤَسَاءِ السُّوءِ مَنسُوخَةً وَالمُؤْمِنُونَ فِي فَرْحٍ عَظِيمٍ وَالمُكَذِّبُونَ فِي خَسْرَانٍ مَبِينٍ. باری در این روز جمعه صبحی از جمیع محلات بغتة یکدفعه وا شریعتا وا دینا و وا مذهباً بلند شد و هجوم نمودند در ایام سائره روزی چهار پنج نفر شهید نمودند روز جمعه عساکر محافظه را نیز علماء تحریک نمودند تا با جهله عوام همداستان شدند و بغارت پرداختند و اراذل جمعی از یاران را شهید کردند و نساء را بضرب چوب و سیلی و تازیانه کوفتند و مبلغی گزاف از داکین و مغازه‌ها و خانه‌ها غارت کردند بسی اطفال بی پدر شد و چه بسیار مادرها و پدرها بی پسر گشت و بسا خواهرها بی برادر شد چه قدر خانها خراب شد و چه قدر اهل و عیال در بدر گشت و بیسر و سامان شد چه بسیار اغنیا که افقر فقراء گشتند و چه قدر نفوس که در پند و پرنیان پرورش یافته بر روی خاک سیاه مسکن و مأوی جستند و چه قدر جریح زخم‌دار و بیمار بی پرستار و بی غمخوار گشتند یکی در وقت شهادت "هل من ناظر ینظرنی" میگفت و دیگری "هل تنقمون منّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَآيَاتِهِ" میفرمود و دیگری "یا حسرة علی العباد ما یأتیهم من رسول إِلَّا کانوا به یستهزئون" میگفت و دیگری "أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَیَا بَهَاءَ الْأَبَّیِّ" فریاد برمیآورد و دیگری "ما بها و خون بها را یافتیم" نعره میزد و دیگری قصیده بندگی حضرت ورقا باواز بلند ترانه مینمود و دیگری با وجد و طرب با قاتلها وداع میکرد و خدا حافظ میگفت و چون این کلمه از زبان راند یکدفعه بر دهندش زدند فوراً جان فدا کرد یکی از شهداء در وقت هجوم اعداء فرمود هرگز هیچ پادشاهی باین شکوه و جلال حرکت نموده و دیگری که شخص جوان براننده‌ئی بود فریاد برآورد که امشب عروسی منست تا کام دل و راحت جان حاصل آید. سبحان الله این چه غفلت است که این نطقها که شهداء در حین شهادت کردند قاتلها بعینه همین کلمات را تصنیف ساختند و اطفال در کوچه و بازار میخواندند که فلان شخص در فلان محلّ چه گفت و بچه نحو شهید گشت و فلان جوان بچه آهنگ فلان آیه را تلاوت نمود و چه نوع پاره پاره شد از جمله دو زن مظلومه که بر شهدای خویش در خانه فریاد و ناله مینمودند ظالمان بخانه ریختند و تا توانستند آن دو ستم‌دیده را زدند و اذیت و جفا کردند و از خانه بیرون کشیدند و با تیغ و خنجر آن دو مظلومه را زنده زنده قطعه قطعه نمودند چون کار باین درجه رسید حکومت را نیز هجوم عام عاجز و مستأصل نمود و از شهر بقلعه رفت و محافظه خویش نمود سبحان الله شاطری را گرفتند و با ساطور قصابی هیکل مبارکش را پاره پاره نمودند و در وقت ضربت باهنگ خوشی فریاد مینمود و در نهایت بشاشت نطق بگشود و گفت ده سال بود که این آرزو را داشتم از خدا خواهم که عفو شما نماید و غفران رایگان نماید و بکام دل و جان رسید زیرا مرا بهمت شما آرزوی دل و جان حاصل گشت. باری شهداء تا آنروز که خبر دادند در شهر یزد تنها متجاوز از صد و پنجاه بودند و در اطراف یزد نیز در هر دهی نفوس متعدده شهید گشتند هنوز تفصیل نرسیده مگر آنکه خبر مختصر تلغراف بطهران رسید که حکومت بسبب هجوم عموم و اجبار اراذل قوم مجبور بر آن شد که یکی از احبّاء را در دهن تویی گذاشت و در هوا کرد و دیگری را در میدان سر برید مختصر اینکه زنی را جهله عوام در جوانی مینهند و نفت میریزند و آتش می‌زنند و یک نفر از احبّاء را بدرخت سخت می‌بندند و میخ کوب مینمایند و نفت ریخته درخت و آن شخص را هر دو می‌سوزند. باری از جمله در قراهای یزد در اردکان جناب صدر و جناب معتمد الشریعة و جناب نظام

الشريعة و جناب ضياء الشريعة با اقارب و طائفه و بستگان که از علماء و سادات محترمه بودند و جميع لقب از اعليحضرت تاجداري داشتند با وجود اين علماء فتوى بر ريختن خون آن بزرگواران ميدهند و بتحريك علماء عوام جهلاء با تير و تفنگ و اسلحه جنگ بر آن مظلومان هجوم مي نمايند با وجوديکه جمعي حاضر داشتند و مقاومت را بنهايت سهولت ميتوانستند و اسباب دفاع از هر جهت مهيا بود ولي نظر باينکه ميفرمايد "أَنْ تُقْتَلُوا خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَقْتُلُوا" تسليم آن گرگان خونخوار ميشوند و آنان دست تپاول مي گشايند و بزجر و بدترين عذاب هفده نفر را شهيد مي نمايند از نفوس موجوده يک طفل خورد سال در چاه افتاده او باقي و زنده مانده ديگر کسي نمانده و آن باغ و عمارت را بکلي خراب کردند اشجار را کردند و آنچه که ممکن بود بردند و غارت نمودند و مبلغ گراني از اموال و ثروت حضرات را بردند. باري مجموع شهيدان در اردکان تا بحال نوزده نفر و در قريه تفت بيست و هشت نفر و در قراهای باقي ديگر هر يک يکي دو تا واقع و در منشاد ده نفر و در ده بالا يک نفر را زنده در تنور مي افکنند و سوختند و از نسوان تا بحال شش نفر شهيد شدند اين مقدار نفوس شهيد شده اند اما جريح و مضروب بسيار. باري حضرت مسيح روح العالمين فداه سبيل ملکوت را واضحاً بکل نشان دادند و اقرب طرق را واضح و آشکار کردند و آن صراط مستقيم مشهد فداست لهذا نفوس مقدسه پيروي آن مطلع انوار نمودند از آن راه بملکوت اسرار شتافتند اينست که حضرت مسيح ميفرمايد "طوبى للمطرودين لأجل البرّ لأنّ لهم ملکوت السموات طوبى لأتقياء القلوب لأنهم يعاينون ربّ الجنود طوبى لكم إذا عيروكم و طردوكم و قالو لكم كلمة سوء"

و همچنين در لوح اقدس نازل "طوبى لراقد انبه من نسماتي طوبى لميت حيّ من نفحاتي طوبى لعين قرّت بجمالي طوبى لمن سمع نغماتي طوبى لخائف سرع الى ظلّ قباني طوبى لعطشان هرع الى كوثر عنايي طوبى لجائع هرب عن الهوى لهوائى و حضر على مائدة القدس التي نزلتها من سماء فضلى لأصفيائى طوبى لجاهل أراد كوثر علمى و لذليل تمسك بجبل عرّى طوبى لغافل توّسل بذكري طوبى لروح بعث من نفحتى و دخل ملكوتى طوبى لنفس هزتها رائحة وصلّى و اجتذبتها الى ملكوت امرى طوبى لعين رأّت و لأذن سمعت و لقلب عرف الربّ ذا المجد و الملكوت و ذا العظمة و الجبروت طوبى للفائزين طوبى لمن استضاء من شمس كهنتى طوبى لمن زين رأسه باكليل حيّ طوبى لمن سمع كربى و قام لنصرتى بين شعبي طوبى لمن اطمأنّ لكهنتى طوبى لمن فدى بنفسه فى سبيلى طوبى لمن حمل الشدائد باسمى و ما منعه الدنيا عن الورود فى شاطئى طوبى لمن دخل ملكوتى و شاهد ممالك عرّى و اقتدارى و شرب من بحر بيانى و طلع بأمرى و ما سترته فى خزائن كهنتى و طلع من أفق المعانى بذكري و ثنائى إنّه منى عليه رحمتى و مكرمتى و فضلى و عنايى"

اين است خونبهای شهيدان اين است منتهی آمال مقربان و اين است حیات ابدی روحانيان اين طريق حضرت مسيح است و اين سبيل مظاهر الهی در دور قديم و جديد در لوحیکه مخاطباً بذئب پدر شيخ محمد تقى مرقوم فرمودند ميفرمايند "هل ظننت إننا نخاف من ظلمك فاعلم ثم أيقن من أول يوم فيه ارتفع صرير القلم الأعلى أنفقنا أرواحنا و أجسادنا و أبناءنا فى سبيل الله العليّ العظيم و بذلك نفتخر بين أهل الإنشاء و الملائة الأعلى شهد بذلك ما ورد علينا فى هذا الصراط المستقيم تالله قد ذابت الأجداد و صلبت الأجساد و سفكت الدماء و الأبصار كانت

ناظرة الى أفق عناية ربها الشاهد البصير كلما زاد البلاء زاد أهل البهاء في حبهم قد شهد بصدقهم ما أنزله الرحمن في الفرقان بقوله "فَتَمَنُّوا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ" هل الذي حفظ نفسه خلف الأجاب خير أم الذي أنفقها في سبيل الله أنصف ولا تكن من الذين في تيه الكذب من الهائمين قد أخذهم كوشر محبة الرحمن على شأن ما منعهم مدافع العالم ولا سيوف الأمم عن التوجه الى بحر عطاء ربهم المشفق الكريم تالله الحق ما أعجزني البلاء ولا أضعفني إعراض العلماء نطقت وأنطق أمام الوجوه قد فتح باب الفضل وأتى مشرق العدل بآيات واضحات و حجج باهرات من لدى الله المهيمن القيوم" (عبدالبهاء عباس)